

دکتر محمد تقی سیاه پوش

سنگ لوح نارام سین

- ۴ -

روایت درباره دیده شدن ستاره‌ای در بالای کوه آرارات در زمان تولد مسیح در دست است که مطلب را از لحظه زمانی خیلی نزدیک تر می‌آورد. توضیح اینکه یکی از مطالب انجیل که تأثیر عظیمی در طرز جهان بینی عالم مسیحیت داشته و دارد داستان سه مرد خردمند است که از مجوس بودند و بدنبال ستاره‌ای از مشرق آمدند تا مسیح طفل را پیدا کنند، و او را در آخروری در بیت‌اللحم پیدا کرده و ستایش نمودند. اشاره باین موضوع و بالاخ منتهی به مطلب خردمند در انجیل خیلی اجمالی است و مشروح ترین بیان مطلب در انجیل متنی است که در باب دوم می‌گوید: « و چون عیسی در ایام هرودیس پادشاه در بیت‌اللحم تولد یافت ناگاهه مجوسوی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند که جاست آن مولودی که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم... الخ» اما با این حال چنانکه گفته شد معنوی این داستان در عالم مسیحیت عظیم است بطوریکه مثلا در عیید تولد مسیح و آغاز سال نو همیشه قسمت بسیار مهمی از کارت‌های تبریک به تصویر این سه مرد مزین است که یا بدنبال ستاره‌ای در صحراء بطرف بیت‌اللحم می‌روند و یا عیسی طفل را در گاهواره‌اش ذیارت و پرستش می‌کنند. در نتیجه این احوال هویت سه مرد خردمند مزبور همیشه مورد توجه متفکرین مسیحی بوده و با در تظر گرفتن اینکه کانون اصلی مجوسو مسلمان در ایران بوده اذهان آنان همیشه متوجه ایران بوده و می‌باشد. بدین طریق پاره‌ای از علاقمندان بدلالتی محل سه مرد خردمند را در شهر فعلی ساوه و پاره‌ای دیگری بر طبق قرآنی در حدود کوه خواجه سیستان دانسته‌اند، ضمناً محل آنان به شهر های دیگری از ایران نیز نسبت داده شده است.

ولی چنانکه گفته شد روایتی نیز درباره آرادات وجود دارد که حاکمی از ارتباط احتمالی مجوسو مورد بحث با حدود آذربایجان می‌باشد. در تأیید این احتمال باید گفت که ویلیامس جکسن در کتاب بسیار ارزشمند خود تحت عنوان «زردشت پیامبر ایران باستان» کانون اصلی مجوسو را در آذربایجان می‌داند و قرائی بسیار جالب دیگری نیز در این باره وجود دارد. باری اینکه داستان:

س. گ. ویلسن در کتاب «زندگی و مراسم ایرانیان» (۱) ص ۴۴ می‌نویسد: «حالا

۱ - «Persian Life and Customs» S. G. Wilson N. y. 1895

(این شخص بنیان‌گذار مدرسه آمریکائی تبریز است)

دیگر آثارات آن کوه مجھول و مرمز مسابق نیست که مرکز افسانه‌ها و قصص و رعب خرافی بومیان و ستایش و احترام مبهم جهان مسیحی بود. اما درست است که هنوز ارتباطات ذهنی خاصی در اطراف آن وجود دارد. جیمس برایس در کتابی که صعود خود را به کوه آثارات تعریف می‌کند (۱) اطلاعات مشروحی از این روایات می‌دهد. فرض می‌شد که آثارات مرکز جهان است. هم چنین کوه مزبور با ستاره پرستی کلده‌ایها مر بوط بوده. بر بالای آن سقوفی بوده که ستاره‌ای بر بالای آن قرار داشته است. پیش از تولد مسیح دوازده مرد خردمند در پای ستون مزبور مستقر شده بودند و منتظر طلوع ستاره‌ای در مشرق بودند - ستاره‌ای که وقتی پیدا شد سه نفر از آنها تا بیت اللحم تعقیب کردند.

با در نظر گرفتن آنچه گذشت با احتمال قریب به یقین ستونی که بر بالای آثارات واقع بوده و ستاره‌ای بر بالای آن قرار داشته معنای جز این ندارد که ستونی در ارتفاعات کوه مزبور مبداء دید ستارگان بمنظور ارصاد آنان بوده است. مخصوصاً این مسئله که دوازده مرد خردمند در پای ستون مستقر شده بودند و منتظر طلوع ستاره بودند قویاً مؤیدیک چنین احتمالی است و شbahت زیادی بر روایت قبائل قول تک و کاچی کلی دارد که اجدادشان «انتظار آفتاب رامی کشیدند».

اما ارتباط جریان بالا با تولد مسیح البته مسئله دیگری است. توضیح اینکه احتمالاً وقیکه ستاره خاصی در محادذات ستون نامبرده مشاهده می‌شده بر طبق موازین ستاره شناسی زمان بمعنی تولد یک شخصیت مهم و نجات بخش تعبیر می‌شده است. تعبیر شاعرانه مشابهی را در این بیت از حافظ داریم که می‌گوید:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را ائیس و مونس شد

* * *

باری با در نظر گرفتن مفهوم لوح مورد بحث برتبی که گذشت طبعاً با این سؤال مواجه می‌گردیم که آیا علت قرار گرفتن تصاویر مربوط به چشم آفتاب و ابتدائیات ارصاد در لوح مزبور چیست؟ و در پاسخ این سؤال کمتر می‌توان تردید داشت که قصد ناراد مین از تصویر چشم آفتاب این بوده که توانسته است نه تنها بدرخت زندگی بلکه حتی به چشم آفتاب قوم مغلوب نیز دست یافته و آنرا خراب کند. و بدین طریق چنانکه قبل نیز اشاره شد علی‌الاصول باید نقش تصویر چشم مزبور را اعمدی و بمنظور نموداری از خرابی آن بدد سلطان فاتح دانست. نکته نماند که این جریان با اصل تحلیل چشم مزبور نیز بطوریکه در موقیت آسمانی آن می‌توان تشخیص داد می‌بینی ندارد. توضیح اینکه علی‌الاصول بدیهی است که باید اصل تحلیل را مربوط به سنن قوم مغلوب دانست که طبعاً از طرف قوم فاتح نیز بر سمت شناخته می‌شده، مخصوصاً که بطوریکه ذیلاً خواهد آمد با احتمال قوی خود قوم فاتح نیز یک چنین چشم آفتابی را داشته است.

با در نظر گرفتن ارتباطی که ارصاد آفتاب برتبی که گذشت با تنظیم تقویم داشته

است، با احتمال قوی قرار گرفتن آفتاب تابان درقله کوه نیز معنایی جز این ندارد که پروردی موردنظر در آغاز سال شمسی روی داده است.

اما بدیهی است که از نظر ما آنچه که مهم است عبارت از دست یابی به نقش فرهنگی ذرخت زندگی و چشمۀ آفتاب در حدود پنج هزار سال پیش در حاشیۀ غربی فلات ایران و معمولی بودن ستاره شناسی در این منطقه در ازمنه مزبور است و در این بین عین قصد یک فاتح باستانی مانند نارام سین ازبکار بردن سبکهای مزبور در لوح مورد بحث فقط یک جنبه فرعی و ارزش محدود دارد. ضمناً در یک بررسی بنیادی از سوابق میراث فرهنگی اهم مسائل عبارت از کشف سرچشمۀ اولیه و اصلی میراث مزبور است. توضیح اینکه فقط بعداز کشف سرچشمۀ مزبور است که می‌توان مسائل اصولی دیگری از قبیل قدمت میراث فرهنگی و نحوه گسترش جهانی و تحولات گوناگون زمانی و مکانی آنرا روشن ساخت.

چنانکه در مقالات قبلی در مواردی متذکر شده‌ایم بر طبق قرائت ناشیه از مسوادین زمین شناسی از یک طرف و اساطیر و قصص خاصی توأم با اصل سبک‌بازم از طرف دیگر با احتمال قریب به یقین در آذربایجان شمالی ایران با سرچشمۀ اولیه و اصلی یک فرهنگ رویان و شکوفان خیلی باستانی مواجه هستیم که در دیشه میراث فرهنگی معاصر قرار دارد و بدین طریق با احتمال قریب به یقین چشمۀ آفتاب اولیه نیز که مربوط به یک دوران بین - بندان بوده و یکی از وجوده شاخص فرهنگ بنیادی مزبور است در سرزمین نامبرده واقع بوده است. ضمناً بر طبق اصل گسترش فرهنگ چشمۀ‌های آفتاب فرعی که در حقیقت تصویر و تجدید خاطره‌ای از چشمۀ اصلی نامبرده بوده‌اند در ازمنه جدیدتر در قسمت‌های مختلفی از آسیای جنوب غربی (وشاید در قسمت‌های دیگری از جهان نیز) وجود داشته است. مادر مقاله «ذوالقرنین» عین‌الشخص معروف کشور مصر را بعنوان محل احتمالی یکی از این چشمۀ‌ها معرفی کرده‌یم که قاعده‌تاً باید نقش مهمی را در معتقدات و مراسم مصر باستان ایفا کرده باشد. بر طبق آنچه گذشت با احتمال قریب به یقین یک چنین چشمۀ‌ای نیز در سرزمین سلو قنتی یعنی کردستان و آذربایجان غربی وجود داشته است. هم‌چنین در مقاله‌ای تحت عنوان «چشمۀ آفتاب» بقلم آقای ابوالفضل مصفری (۱) می‌بینیم که به نقل از «مراسdaleطلاع» می‌نویسد: «وعین‌الشخص نیز همان چشمۀ آفتاب است وهم چنین نام یکی دوچای شهرور. یکی در کشور مصر معروف به شهر فرعون و دیگری چشمۀ‌ای است در بسره ماین غدیب؛قادسیه» و بدین طریق با احتمال قریب به یقین در ازمنه مورد بحث ما یعنی در حدود پنج هزار سال پیش چشمۀ آفتابی نیز در حدود بین‌النهرین جنوبی وجود داشته است.

در این زمینه باید داشت که در هزاره چهارم قبل از میلاد زمانیکه کشور سومر تشکیل می‌یافتد خلیج فارس در حدود ۱۵۰ کیلومتر بیشتر از حد امروزی خود بطرف جلگه‌های بین-

النهرین امتداد داشته است (۱) و بدین طریق باحتمال قوی در زمان نارام سین در محل فعلی عین الشمس بصره چشم آب کرمی از ته دریا جوشیده و بالا می‌آمده و در نتیجه مانند عین الشمس مصر (در موقع طنبان نیل) عین تصویر چشم آفتاب خیلی باستانی آذربایجان را که آنهم از ته دریا جوشیده و بالا من آمده تجدید می‌کرده است. چشمهای آب شیرینی که از ته دریا جوشیده و بالا می‌آیند امروزه در نزدیکی جزیره بحرین وجود دارد.

اما در زمینه وجود چشمهای آب گرم در حدود آذربایجان غربی و کردستان و بین. النهرین جنوی باید دانست که امتداد و حواشی رشته جبال غربی ایران از دیر زمانی در معرض حرکت‌های دامنه دار قشر زمین و پدیده‌های گوناگون آتش فشانی قرار داشته و دارد، لذا قویاً محتمل بنظر می‌رسد که در زمان‌های باستانی چشمهای آب گرم شایان توجهی در آن حدود وجود داشته باشد. امروزه چشمهای آب گرم حدود شهرهای شاپور و رضایه و شاهین در مروفند. هم‌چنین است چشمهای آب گرم شهرستان ایلام، ولی باحتمال قوی چشمهای گمنام تری در قسمت‌های آذربایجان نیز وجود دارد.

* * *

در زمینه علام و آثاری از ستاره شناسی، چند سال پیش خبری از آقای جواد صدقی در جراید منتسب شد که حکایت از کشف چاههای توأم با علام و آثار دیگر در بالای کوهی نزدیک گدوك معروف قوشچی رضایه می‌نمود. این قبیل چاهها در ارتفاعاتی از آذربایجان شمالی ایران و منطقه الموت و حدود اصفهان نیز وجود دارد، و چاههای کوه رحمت تخت-جمشید نیز البته معروف است. ضمناً در دهات آذربایجان هنوز این روایت را می‌توان شنید که منجمین باستانی ستاره‌ها را از ته چاهی تماشا می‌کرده‌اند. لذا باحتمال قوی همه‌چاه‌های مزبور و نظایر آنان زمانی بنوان رصد خانه مورد استفاده بوده‌اند. قاعده‌تاً باید رصد کردن اجرام آسمانی با استفاده از علام زمینی مانند ستینه تیز کوهها و یا ستون‌ها وغیره قدیمی‌تر از چاههای مزبور بوده باشد ولی در عین حال ممکن است در زمان جدیدی مانند زمان تولد مسیح منجمین سنتی از همان رویه خیلی باستانی‌تر استفاده کرده باشند (۲).

درجستجوی سرچشه اویله و اصلی ستاره شناسی و گاه شماری نیز به اساطیر ایرانی که نوعاً با آغاز امود مر بوطند بر می‌گردیم. بطوریکه گذشت در اساطیر مر بور بالصر احمد صحبت از البرز گوه است که دریکی از قلل آن بنام تئیره، خورشید و ماه و ستارگان طلوع می‌کنند، و از قلة دیگری بنام هو کئیری آب چشم ناهید فرو می‌دیزد، و بدین

۱- نقل از کتاب «طوفان بابلی» بقلم دکتر ڈ. کننتو من ۱۱۹

۲- بهر حال باحتمال قریب بهیقین بشر ساکن فلات ایران از خیلی دیر زمان سر-نوشت خود را در ستاره‌ها جستجو می‌کرده است و البته آثار این طرز جهان بینی در ادبیات ازمنه معاصر ایران نیز فراوان است.

طریق بدیهی است که باید سرچشمه اساطیری ستاره‌شناسی و گاه شماری (۱) را درامتداد رشته جبال البرز جستجو کسرد. اما جستجوی سرچشمه مزبور در امتداد البرز نیز اصلی است که بر طبق قرائی زیادی که طبیعاً مجال بحث آنها در صفحات فعلی نیست. ما را به آذر با پیجان شمالی ایران هدایت‌می‌نماید. در حقیقت سا معتقدم که کوههای تئیر و هوک‌تیری را در سر زمین مزبور دقیقاً می‌شناسیم. *

۱- در زمینه گاه شماری بمعنای دقیق تر بضم تقسیم شبانه‌روز بواحدهای زمانی کوچک نیز در یک مقاله‌قبلی («نقش فرهنگی چشمهدای جوشان»، مجله یافما شهر یور ۱۳۵۳) ارتباط احتمالی آنرا با یک چشمۀ فوران تناوی (گزد) که بک‌پدیده آتش‌فشاری است، و در تیجه با چشمۀ آفتاب قرابت دارد، متذکر شده‌ایم.

* متأسفانه در قسمت اول این مقاله چند اشتباه‌چاپی بود. منجمله همه آنچه را که «منیفن»، چاپ شده باید «تیفن» خواند: هم‌چنین سه غلط عصده «زیرشیان تذکر است: ص ۴۶۵ «قوم‌مایا» باید «قوم‌مایا خوانده شود»، و «وجوده زمینی» را بایسد «وجوده زمینی» خواند (مانند قلل کوهها و غیره). در سطر دوم از پاراگراف دوم صفحه مزبور بجای «با استفاده از یکی از قلل البرز و یا ...» باید خوانده با استفاده از یکی از قلل البرز اجرام مزبور و یا ...»

از کتاب طرفه‌ها

نوشته‌اقبال یغمائی

مکافات گفتارزشت

به سال ۱۲۸۷ قمری، در کرمان نان کمیاب و گران شد. مردمان در رنج، و ناشکیبا شدند و به حاکم پناه برداشتند مگر در دشان را چاره کنند. او کلانتر را مأمور کرد که راهی برای فراوانی و ارزانی نان بیابد. کلانتر که مردی خودخواه و خیره‌سر و تندخوی و شر انگیزو نادان بود چون از برآوردن حاجت مردمان عاجز بود به تهدید ایشان کوشید. روزی برابر سر کشی نشست، به بازار درآمد و با لحنی درشت و نشت خطاب به آنان گفت: هر کس نان می‌خواهد ... اسب مرد بخورد. مردمان متعصب و آزاده کرمان این وهن و خواری را تحمل نکردند، کلانتر را از فراز زین به ذیر کشیدند و کشند.